

ناصر واعظ طبسی:

محاكمه من

محاكمه رهبر است!

آقازاده آیت الله واعظ طبسی همچنان بین ایران، دویی و امریکا در پرواز است و پرونده اش باز نشده نیمه بسته شده است. ناصر واعظ طبسی در یک قلم 120 میلیارد تومان سر بانک ملی ایران کلاه گذاشته و آنچه را به جیب زده به بانک های دویی منتقل کرده است.

اگر معنای توسعه اقتصادی، توسعه مالکیت و پروراشدن حساب های بانکی باشد، این توسعه در جمهوری اسلامی ادامه دارد و اگر منظور از مبارزه با اختلاس و ثروت اندوزی، همانا بستن مطبوعات و دوختن دهان روزنامه نگاران باشد، این توسعه نیز با شدت دنبال می شود. برای توصیف و درک قدرت بی پرسش آیت الله واعظ طبسی، که او را برگمارکننده اصلی رهبر، بعد از درگذشت آیت الله خمینی می دانند، اگر تنها یک قلم کافی باشد، همین قلم 120 میلیارد تومانی برای پشت قبالة اقتصادی و سیاسی ناصر واعظ طبسی کافی است.

پرونده "المکاسب" را منتظرند تا پس از یورش همه جانبه به جنبش اصلاحات به بایگانی جمهوری اسلامی بسپارند و به همین دلیل هفته به هفته و ماه به ماه این رسیدگی را به عقب می اندازند تا بلکه در این فاصله کار تمام شده و مردم آن را در انبوه حوادث خونین کودتائی فراموش کنند!

المکاسب از جمله بنیادهای مخفی در جمهوری اسلامی بود و ناصر واعظ طبسی تا زمانی که با چند فرمانده سپاه پاسداران یقه به یقه نشده بود نامش بعنوان متهم به یکی از بزرگترین اختلاس ها مطرح نبود.

در یکی از روزهای گرم تابستان گذشته، چند فرمانده سپاه که شعارهای رهبر برای مبارزه با مفساد اقتصادی را جدی گرفته و حمایل جانشین ساختن توسعه اقتصادی بجای توسعه سیاسی را به گردن آویخته بودند سری هم به مشهد زدند تا از سلطان نشین خراسان هم دیداری کرده باشند. به هر کجای شهر که سر کشیدند مهر آستانقدس رضوی داشت و با هر کس گفتگو کردند از آیت الله طبسی و آقازاده اش نالید. در پایان دیدارها و بازدید ها به اداره مرکزی آستانقدس رفتند تا با آیت الله طبسی دیدار کنند. در همین ساختمان برخوردی بین این فرماندهان و ناصر واعظ طبسی پیش آمد که طی آن نطفه پرونده المکاسب بسته شد. فرماندهان سپاه که در جستجوی مفساد اقتصادی به آستانقدس رسیده بودند، بدلیل ورود سرزده به اتاق های مرکزی با اعتراض تند جوانی روبرو شدند که زنجیری ضخیم از طلا بر گردن و دستبندی طلا بر دست داشت. او خواهان خروج فوری این فرماندهان از ساختمان مرکزی آستانقدس بود و وقتی کار به تند خویی انجامید یکی از فرماندهان سپاه با سیلی آن جوان و زور گاردهای محافظ وی از ساختمان بیرون انداخته شد.

آنها روز بعد و با توصیه ای که از تهران به آستانقدس رسید بود توانستند واعظ طبسی را ببینند تا ماجرا خاتمه یابد. در این دیدار واعظ به فرماندهان معترض به سر و وضع ناصر طبسی گفت: "هرکس در آن دنیا پاسخگوی اعمال خود در این دنیا است. شما در آن دنیا بجای ناصر مؤاخذه نخواهید شد!"

این پایان دیداری بود که به قصد رسیدگی به مفساد اقتصادی صورت گرفته بود. بقیه ماجرا در شورای فرماندهی سپاه دنبال شد و با فشار این فرماندهان به رهبر، قرار شد پرونده المکاسب باز شود و با ترتیب دادن یک دادگاه نمایشی فرماندهان معترض آرام گرفته و کار به شورش در میان آنها نینجامد و طشت رسوائی طرح "رسیدگی به مفساد اقتصادی و توسعه اقتصادی مورد نظر رهبر" از بام نیافتد!

چند بار ناصر واعظ طبسی به دادگاه خواسته شد اما او یا در سفر امریکا بود و یا در دفتر کارش در دویی. غیابا برایش یک وثیقه 5 میلیارد تومانی صادر کردند که بلافاصله خانه ای بعنوان این وثیقه در اختیار قوه قضائیه گذاشته شد. بعدها شناسائی صاحب این خانه به سوژه ای تازه در پرونده المکاسب و ناصر واعظ طبسی اضافه شد. دفتر علی اکبر ناطق نوری با صدور اطلاعیه ای مالکیت وی بر این خانه را تکذیب کرد، اما اگر باور و اطلاع عمومی چنین نبود، چه نیازی به چنین تکذیبی بود؟

بستن چند روزنامه، راه انداختن جنجال دادگاه شهرام جزایری، اعلام حکم اعدام هاشم آغاجری، یورش به مؤسسات نظر سنجی و دستگیری عباس عیدی و اکنون جنجال پیرامون چاپ طرحی در روزنامه حیات نو که گویا شباهت به آیت الله خمینی دارد، همه و همه برای رفتن به سوی اعلام حالت فوق العاده و بستن کلیه مطبوعات و شکستن بقیه قلم های نیمه شکسته ادامه تلاش هائی است که بموجب آن باید بر این غارتگری پرده سانسور کشیده شود. همه این جنجال ها باید جانشین رسیدگی به غارت افسانه ای آقازاده هائی نظیر آقازاده آیت الله واعظ طبسی شود.

با همین جنجال های جدید است که ناصر واعظ طبسی آسوده از خطر پیگیری پرونده اش مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه و نشریه ارگان پدرش "حریم" و "قدس" کرده و طلبکار هم شده است. این گفتگو که در آن ناصر واعظ طبسی مدعی سیاسی شدن پرونده المکاسب شده را در زیر می خوانید.

غارت مظلومانه و غیر سیاسی

ناصر واعظ طبسی در باره سیاسی شدن پرونده اش گفت: " قاضی القضاة (حجت الاسلام علیزاده رئیس کل دادگستری تهران) در جلسه ای که مدت ها پیش با دانشجویان داشتند، در مورد المکاسب گفتند: «بهتر است بگویم پرونده فرزند تولیت آستان قدس رضوی» همین جمله نشانگر برخورد سیاسی آنها با پرونده من است."

علی القاعده ناصر واعظ طبسی باید بداند فرزند کیست و از آن مهم تر، این را بداند که بدون حمایت و قدرت پدرش در جمهوری اسلامی شاید کاسب بازار می شد و یا در حجره یکی از بازاری ها جنس جابجا می کرد و دفتر می نوشت، اما یقیناً "المکاسب" را نمی توانست راه انداخته و یک تراست اقتصادی تشکیل دهد که یکسرش به سرخس و گاز وصل باشد و سر دیگرش به بانک های دویی!

ناصر واعظ طبسی در بخش دیگری از مصاحبه اش گفت: " بعضی ها قصد دارند با تلاش در جهت محکوم کردن من، آیت الله طبسی را بد نام کنند و بعد بگویند جناحی که وابسته به مقام رهبری هستند، خودشان مشکل دارند. "

ناصر واعظ طبسی که در آستانه برگزاری جلسات علنی دادگاه پرونده المکاسب، (که تشکیل نشد و تا در بر این پاشنه می چرخد تشکیل هم نخواهد شد) موارد اتهامی خود را (بقیه در ص

بندر نشینان در ساحل تجارت

بزرگ همچنان بدست مردم محل ترخیص می شوند. در طبقه بندی کالاها، همچنان برخی اقلام غیر مجاز چنانچه همراه مسافر وارد شود مهر مجاز بر پیشانی اش می نشیند و کالاهایی که تعرفه گمرکی بالایی دارند از گمرک معاف می شوند. نه آن مهر و نه این معافیت، هیچکدام برای ساکنین چابهار و بلوچ های زحمتکش و باربر آن نان نمی شود. چابهار آزاد شد اما ساکنینش نه! آنکه مسافر عبوری و مردم محلی را در چنگ دارد، همان است که حکومت را در تهران در چنگ دارد: تجار!

قصه ای تکراری در هرمزگان

در استان هرمزگان نیز داستان به همین گونه، اما با شکلی دیگر تکرار می شود. کالاهای پلمب شده، مشهورترین کالا در این استان اند. آقایان در آنسوی آب، در دویی مستقرند و دلالت آنهادر شهر پرسه می زنند. آنها مبلغ قابل توجهی می گیرند و کانتینرها را تا تهران بدرقه می کنند. این کالاها بنام ترانزیت به تهران فرستاده و تخلیه می شوند. در این مسیر پولساز هم مردم زحمتکش بندرعباس اسرانی اند که همه چیز بنام آنها تمام می شود و در نهایت هم فقر را در چشمان معتادانی که در سواحل بندرعباس پرسه می زنند و به نقطه های دور دریا خیره می شوند باقی می گذارند. جوانان معتاد می شوند، در شبکه قاچاق سیگار و مشروب حل می شوند و سرانجام نیز نامشان در دفتر "چتربازان" ثبت می شود. به این ترتیب واردات ادامه می یابد و عمر یک نسل را به کام می کشد. بندرعباس همچنان متروک، عروس پیر جنوب باقی مانده و شمال حمله آقازاده هانی که جانشین آقایان شده اند.

بندرلنگه

بنص واردات و فقر در بندر لنگه می زند و ساکنین آن بیش از هر شهر و بندری در سواحل جنوب ایران اسیر و بنده تجارت و باربری اند. چشم مردم محلی پیوسته به درهای اداره بندر است. شخصیت، فرهنگ و اعتبار محلی در پشت این درها، که بندرت به روی کالاها باز می شود معنا پیدا می کند. مردم محلی در این اداره پبله ور و یا مرزنشین نامیده می شوند. هرگاه ورود کالایی از بنادر دیگر مقرون به صرفه نباشد، از بندر لنگه وارد می شود و این بندر هم جانی می گیرد. بیست و سه سال از انقلاب می گذرد اما هنوز مردم بندر لنگه در حسرت آب شیرین بسر می برند. از بندر لنگه تا بنادر استان بوشهر روستاهای دیگری هنوز بر سر راهند که هر کدام به نحوی در حاشیه واردات زندگی خود را می گذرانند و هر اندازه که از باراندازها و سواحل بندری دورند بیشتر به اسارت شبکه های قاچاق درآمد اند. گشت های نیروی انتظامی چه در آب های خلیج فارس و چه در گلوگاههای ورود کالا نه تنها از واردات بهره می برند و به درآمد آن گره خورده اند، بلکه از دل شبکه های قاچاق نیز برای خود پول بیرون می کشند.

داستان گشت های ساحلی هرمزگان و زد و بند آنها با دادگاه انقلاب بندرلنگه برای اخذی از لنج ها و شناورها، هر دم نو می شود. حرکت این لنج ها و شناورها از مبداء تا بنادر ایران، خود حرکتی است در دایره مافیای واردات.

بوشهر دارای یکی از بزرگترین پالایشگاه های گاز جهان است. نیروگاه اتمی آن شانسانه 30 ساله دارد، اما ترس از بمباران آن بیشتر از خرسندی استقرار این تاسیسات در این بندر است. بهترین میگوی جهان از بوشهر صادر می شد و بزرگترین

تقسیم جهان به کشورهای شمال و کشورهای جنوب، راه حلی بود که کارشناسان تبلیغاتی جهان سرمایه داری برای از اذهان دور ساختن دو اصطلاح مهم در مطبوعات جهان جا انداختند: "کشورهای غارت شده و نیمه مستعمره" و "جهان سوم". این اصطلاحات از دل دوران پس از پیروزی انقلاب اکتبر بیرون آمده بود و جنبش های رهائی بخش و دمکراتیک جهان را، تا مرزهای "راه رشد غیر سرمایه داری" در بطن خود داشت. این اصطلاح جدید باید جای غارتگر و غارت شده را در فرهنگ انقلابی جهان می گرفت.

اگر شمال و جنوب را با همین معنا و مفهوم آخر، یعنی غارتگر و غارت شده برابر بگیریم، آنوقت می توان برای زندگی در شمال و جنوب خلیج فارس این اصطلاح را به خدمت گرفت. شمال خلیج فارس با مسافتی حدود 2400 کیلومتر سرزمینی است با مردمی زحمتکش که ثروت را برای شمال خلیج فارس فراهم می کنند.

از شمال شرقی خلیج فارس به غرب آن برویم تا قصه این غصه را از یکجا شروع کرده باشیم، از چابهار شروع کنیم. جائیکه مردم ساکن آن وقتی خبر تاسیس منطقه آزاد تجاری را شنیدند با این تصور که نان به سفره شان افزوده خواهد شد در پوست ننگیدند. آغاز دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و وعده های بزرگ و باغ های دلگشا. اگر باغی هم بود، میوه چینش مردم محلی نبودند. کارگاه های لنج سازی که با وسواس و رقابت لنج های ماهیگیری می ساختند، به کارگاه های ساختن لنج های باری تبدیل شدند. ماهیگیران به ملوانانی تبدیل شدند که بجای ماهی انواع کالاها را با این لنج ها نقل و انتقال می دادند: آغاز نك سواری تجاری که بر اسب مراد در جمهوری اسلامی سوار شده و راه صد شبه را یک شبه می پیموند.

غرفه ها و حجره ها یکی بعد از دیگری، ابتدا در همان بازار سنتی چابهار و اطراف گمرک این بندر و سپس در ساختمان های نوساز استقرار یافتند. در این غرفه ها مردم محلی نه سهمی داشتند و نه حضوری، چرا که نه آه در بساط داشتند که با آن سودا کنند و نه قدرت حکومتی را پشت سر که حمایتشان کند. آنها که آمده بودند این هر دو را یکجا داشتند. "آقا" یانی آمدند و در چابهار لنگر انداختند، بادبان تجارت و ارتباط با آنسوی خلیج فارس به فرمان آنها بالا و پائین شد و مردم محلی همچنان ملوانانی باقی ماندند که هر گاه سر به شورش برداشتند مقامات محلی با وعده به آینده ساکتشان کردند. ماهیگیری و لنج سازی سنتی جای خود را به عضویت در شبکه پیچ در پیچ تجارت و باربری با لنج های باری داد. آنچه وارد شد، فارغ از گمرک و مالیات به تهران سرازیر شد و آنچه به خانه مردم رفت نانی بود که از باربری نصیب ماهیگیران قدیم و باربران جدید شد.

سالها از اعلام چابهار بعنوان بندر آزاد می گذرد. هاشمی رفسنجانی از ریاست جمهوری به مجمع تشخیص مصلحت رفته و تجار بزرگ در بالاترین طبقه برج های تجاری به رتق و فتق امور مشغولند. مسافرانی که از چابهار عبور می کنند، آن را بندری می یابند که می توان از آن کالاهایی را بنام "کالای همراه مسافر" ترخیص کرد. بلوچ های بندری این کالاها را با لنج ها از آنسوی خلیج فارس در شمال، به اینسو در جنوب آورده اند. محموله های

چک سفید ناصر واعظ طبسی و

مهر محرمانه

بنیاد الزهرا به هیچ ضمانتی نیاز ندارند

سلاطین تجارت

در لوکزامبورک خلیج فارس

دوبی

در آنسوی امواج، آنجا که زندگی تماما به نفت آلوده است و موی مردان قدرتمندش زیر چفیه سفید نمی شود، تجاری مستقرند که دستشان تا اینسوی خلیج و کوچه هانی که هنوز بوی تند ماهی تازه می دهد دراز است. تبارشان عرب نیست، اگر اهل اصفهان نباشد در قم زاده اما در بازار سنتی تهران بزرگ شده اند!

دوبی زیر رکاب آنهاست و ثروت افسانه ای که از ایران منتقل کرده اند هم شناسنامه و هم گذرنامه آنها. چشم حسرت بندرنشینان اینسوی خلیج هم بدرقه راهشان است و هم در انتظار باری که به اینسو می فرستند.

یک طبقه از برج بلند و تازه ساز "امیرات تاور" در ابتدای خیابان شیخ زاید دوبی بزرگترین دفتر این مردان چک سفید است. برجی که در مقایسه با برج های دوقلو و ویران شده نیویورک به بچه فیلی می ماند که پا به پای والدینش راه می پیماید. اینجا قلب تجارت ایران است و آنها که بارشان را در تهران بسته اند در این بارانداز تخته پوست پهن کرده اند.

دفتر مرکزی بنیاد الزهرا که سه امام جمعه تهران (هاشمی- جنتی- یزدی) بنیان گذارده اند اینجا است. هیات امنای هر چند گاه یکبار بصورت ناشناس وارد دوبی شده و در این دفتر جلسه تشکیل می دهند. تنها، هزینه دکور بندی آن در سال گذشته میلیون درهم، یعنی معادل یک میلیون و صد هزار دلار خرج برداشت.

مرکز تجاری "بورجمان" دوبی، این پایتخت تجار بزرگ منطقه با پول و ثروت آنها می چرخد، همانگونه که بانک های دوبی. شاید دوبی را بتوان با "لوکزامبورک" و "موناکو" در اروپا مقایسه کرد. در اولی هیچ قانونی اجازه بازرسی حساب های بانکی، این امن ترین گاوصندوق ها برای ثروت های باد آورده را نمی دهد و در دومی هتل هایش امن ترین محل برای دیدارهای محرمانه عاشقانه و سیاسی است. دوبی، مجموعه از هر دو پادشاهی نشین کوچک اروپاست: لوکزامبورک و موناکوی خلیج فارس است!

سکوهای صادرات نفتی در خارک برپا شده اند و بزرگترین ایستگاه نیروی هوایی کشور و مرکز بزرگ نیروی دریایی نیز در بوشهر مستقر است، اما همه آنها در پای واردات ذبح شده اند و اعتباری در حد کار و معیشت برای مردم محلی ندارند.

در بنادر کنگان، دیر، بوالخیر، دلوار، بوشهر، ریگ و گناوه چرخه زندگی با واردات و شبکه های مافیایی تجارت پیوند خورده است. در دوبی گاهی مردانی از بنادر ایران دیده می شوند که هنوز رنگ پوست سرشان حکایت از سالیان دراز کشاورزی در زاد و بومشان دارد و اکنون سالهاست با زمین و کشاورزی وداع کرده و اگر جانی داشته باشند باراندازند و اگر توانی برایشان باقی مانده باشد در حاشیه شبکه لنج ها و شناورها پادویی می کنند.

(بقیه محاکمه من محاکمه ... از ص 5)

یک تهمت و دروغ بسیار بزرگ خوانده که قوه قضاییه از زمان اعلام این پرونده تا به حال به آن دامن زده است. وی با تاکید بر سیاسی بودن پرونده المكاسب گفت: "چون دیگر عدالتی وجود ندارد و همه چیز به جوسازی های سیاسی موجود سپرده شده، پرونده ما هم چنین روندی را طی کرده است. مگر المكاسب مال شخصی من است؟ و مگر المكاسب را فقط من خریده ام؟ کسانی که جوسازی می کنند با من مشکل ندارند بلکه با تولید آستان قدس مشکل دارند، چرا که وقتی مقام معظم رهبری بر مبارزه با مفساد اقتصادی تاکید می کنند و از طرفی آیت الله طبسی نماینده ولی فقیه در استان خراسان است به طور مسلم اگر بتوانند بنده را محکوم کنند خواهند گفت آقای طبسی را بدنام کردیم که نتیجه این امر هم مستقیما می رسد به آقا و می گویند جناح وابسته به آقا خودشان دارای این نقیصه هستند. رقم چهارده میلیون و چهارصد برای چک دروغ است، من یک چک سفید امضا به بانک ملی دوبی داده ام و هیچ رقمی روی آن ننوشتم حالا چه کسی چک را نوشته و چرا بانک شکایت کرده و چه کسی به بانک گفته شکایت کن باید معلوم شود. در ضمن اگر من خلاقی هم کرده باشم باید در دادگاه دوبی رسیدگی شود، همانطور که مسوولان بانک ملی شکایت کردند و آنجا هم دادگاه تشکیل شد. مسأله این چک را هم کیفری کرده اند. اصلا معلوم نیست مقصود اینها از دادگاه چیست. ظاهرا که دادگاه اعلانی ایست، یعنی فقط رسالت اطلاع رسانی دارد نه تحقیق و قضاوت."

به این ترتیب ناصر واعظ طبسی اعلام کرد:

- 1- محاکمه من یعنی محاکمه رهبر!
 - 2- اگر علیه سیاسیون قوه قضائیه اعلامیه بدهد ایرادی به آن وارد نیست اما در باره غارتگری نباید چنین کند!
 - 3- من در اینجا به کسی حساب نباید پس بدهم، بلکه کشور من دوبی است!
 - 4- از شکم مادر هم که دنیا آمدم با چک سفید دنیا آمدم و هر رقمی که روی این چک نوشته شود معتبر است!
 - 5- اینکه از کجا در عرض 10-12 سال میلیاردها تومان پول به جیب زده ام نیز به کسی مربوط نیست، چون نهادهای زیر نظر رهبری نباید به کسی پاسخ بدهند؛ اگر بدهند ولایت و رهبری را زیر علامت سؤال برده اند.
- بچرخ تا بچرخیم!